از دنیا به شکل گسترده ای برخوردار شدیم؛ لذا از این می ترسیم که مبادا پاداش نیکی های خود را زودتر (در دنیا) دریافت کرده باشیم.

از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که: برای عبدالرحمن بن عوف که روزه بود، غذایی آوردند؛ وی گفت: مصعب بن عمیر که از من بهتر بود، کشته شد؛ تنها چیزی که برای کفن کردن او وجود داشت، جامه یا رواندازه تیره ای بود که وقتی سرش را می پوشاندند، پاهایش برهنه می شد و چون پاهایش را می پوشاندند، سرش نمایان می گشت. سپس دروازه ی دنیا و نعمت های آن به روی ما گشوده شد یا فرمود: از دنیا به شکل گسترده ای برخوردار شدیم؛ لذا از این می ترسیم که مبادا پاداش نیکی های خود را زودتر (در دنیا) دریافت کرده باشیم. و آنگاه شروع به گریه کرد و غذایی نخورد.

[صحیح است] [به روایت بخاری]

روزی عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روزه بود که هنگام افطار برای او غذایی آورده شد؛ معمولا کسی که روزه است به وقت افطار اشتهای غذا دارد. اما عبدالرحمن رضی الله عنه عصر و زمان و وضعیت اولین اصحاب را به یاد می آورد و با خود مرور می کند؛ با اینکه خود در میان صحابه از اولین مهاجران بود، جهت خواری نفس و از روی تواضع می گوید: مصعب بن عمیر رضی الله عنه بهتر از من بود. یا اینکه از جهت ترجیح فقر و صبر از سوی مصعب چنین گفت. وگرنه علما تصریح کرده اند که عشره ی مبشره برتر از سایر صحابه هستند. مصعب رضی الله عنه قبل از اسلام نزد پدر و مادرش در مکه بود و پدر و مادرش از ثروتمندان بودند و بهترین لباس را برای او در نظر می گرفتند چنانکه زبانزد عام و خاص بود. اما زمانی که اسلام آورد، او را ترک نموده و از خود راندند؛ و مصعب همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت نمود و از مهاجران شد درحالی که لباسی کهنه و پاره بر تن داشت؛ مصعبی که تا دیروز در مکه بهترین لباس را نزد پدر و مادر می پوشید، امروز لباسی کهنه و پاره بر تن دارد. اما مصعب همه ی رفاه و خوشی که پیش از این داشت، جهت هجرت به سوی الله و رسولش ترک نمود. تا جایی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز احد پرچم را به دست او داد و در این جنگ شهید شد؛ مصعب درحالی شهید می شود و به ملاقات الله متعال می رود که لباس کوتاهی بر تن دارد؛ اگر سرش را با آن می پوشاندند پاهایش نمایان می شد و چون پاهایش را می پوشاندند سرش آشکار می شد. این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد سرش را با لباسش بپوشانند و پاهایش را با اذخر (گیاهی معروف است)؛ عبدالرحمن بن عوف رضی الله حال و وضع چنین مردی را مرور نموده و می گوید: آنها از دنیا رفتند و از غنایم زیادی که الله متعال برای افراد بعد از آنان میسر نمود، سالم ماندند. چنانکه الله متعال می فرماید: «وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا»: «و غنیمت های فراوانی که به دست می آورند». سپس عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه می گوید: «از این می ترسیم که مبادا پاداش نیکی های خود را زودتر (در دنیا) دریافت کرده باشیم». یعنی می ترسیم در زمره ی کسانی باشیم که در مورد آنها گفته شده: «مَّن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاء لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاهَا مَذْمُوماً مَّدْحُوراً»: «هرکس خواهان [دنیای] زودگذر است، هر چه بخواهیم [و] به هر که بخواهیم [بهره ای] از آن می دهیم؛ آنگاه دوزخ را نصیبش می کنیم که در آنجا خوار و رانده شده وارد می گردد». یا اینکه می فرماید: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُم بِهَا»: «نعمت های پاکیزه ی خود را در زندگی دنیا از بین بردید و از آنها بهره مند شدید». چنانکه این مساله از عمر رضی الله عنه هم روایت شده است. و از آنجا که ترس بر آنها غالب بود، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه می ترسید که پاداش نیکی های آنها در همین دنیا داده شده باشد؛ درنتیجه از ترس اینکه مبادا از کسانی باشد که به صالحان پیش از خود ملحق نمی شود، به گریه افتاد و غذایی نخورد.